

مطالعه اگزیستانسیالیسم در داستان «تاریکخانه» صادق هدایت

فاطمه سادات بصیری زاده^۱، نفیسه ایران پور^۲، نرگس ر ئوف زاده^۳

^۱ عضو باشگاه پژوهشگران جوان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم

^۲ استاد همکار مجتمع آموزش عالی بنت الهدی وابسته به جامعه المصطفی العالمیه

^۳ گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه علوم تحقیقات، تهران ایران

نویسنده مسئول:

فاطمه سادات بصیری زاده

چکیده

در روایت «تاریکخانه» ی صادق هدایت. غریبه ای ناشناس بر سر راه راوی داستان قرار می گیرد و وی را شاهد تصمیم آزادانه ی خود می سازد. او نیز تنهایی خود خواسته ای را برگزیده و در پی تأمل در خصوص اصالت وجودی خویش است، و در پایان، مرگ آگاهانه را می طلبد تا شاید بتواند انسانیت از دست رفته را باز بهروراند. چنین بنظر می رسد که این شخصیت با گذر از انتخاب و تنهایی خودخواسته به اصالت وجودی خویش دست می یابد و در اوج این بینش با شهود بر تقدم هستی بر ذات، هستی خود را به دست گرفته و مرگ آگاهانه را بر می گزیند. هدف از انجام این مطالعه، بررسی و یافتن ردپای تفکر اگزیستانسیالیسمی سارتر، بویژه فردگرایی و انسان مداری در اثر یاد شده بوده است.

واژگان کلیدی: فردگرایی، بیگانگی، تنهایی، اصالت وجود و انسان مداری.

مقدمه

قرن بیستم شاهد تولد نوعی جریان فکری و فلسفی بود که ریشه در آزادی اراده ی آدمی و فرد گرایی وی داشت. این جریان فکری که کم کم پا به عرصه ادبیات نیز نهاد، اگزیستانسیالیسم^۱ یا همان اصالت وجود نام گرفت. برخلاف جریان های فکری پیش از آن، اگزیستانسیالیسم بر حول محور وجود آدمی می چرخید نه هستی و وجود خارج از بشر. بعد از جنگ جهانی دوم و مشاهده ی ویرانی های بجا مانده از جنگ و کشتار مردمی که کوچکترین نقشی در شکل گیری این جنگ نداشتند و نیز میلیون ها بی خانمان، جریان های فکری تازه ای به راه افتاد که عموماً حول محور انسان و جایگاه وی در گردش بودند. در این میان اگزیستانسیالیسم با تأکید بر هستی انسان از دیگر مکتب های فکری پیشی گرفت. این جریان فکری مرهون تلاش افرادی چون کی یرکگارد^۲، سارتر، گابریل مارسل^۳ و... می باشد. از این میان ژان پل سارتر سهم بسزایی در شکل گیری این جریان فکری و فلسفی ایفا کرده است. سارتر از رهبران تأثیرگذار این مکتب است که با شعار «تقدم وجود بر ذات» پایه های آزادی اراده ی آدمی در تصمیم گیری ها و سرنوشت خود خواسته وی را بنا نهاده است.

داستان کوتاه با عنوان «تاریکخانه» یکی از برجسته ترین آثار صادق هدایت است که در فضای شهر شکل می گیرد. از عنوان داستان، چنین بر می آید که انسان در این دنیا دچار چالشی بزرگ و مشکلی بنیادین گشته است .

چنان که از عنوان داستان هدایت برمی آید، جهان پیرامون این روایت تاریک است. فضای روایتی تاریکخانه ی هدایت فضای غبار گرفته و تاریک است. لذا فرض بر این است روایت در پی چالشی بنیادین در باب ماهیت اصالت وجودی انسان، انتخاب و تنهایی او هست. شخصیت اصلی تاریکخانه با آگاهی از آزادی اراده ی خویش و تعیین مکان و نوع زندگانی و با حبس آگاهانه خویش، تنهایی و انزوا را می جوید و دست آخر با علم بر بی ارزش بودن زندگی و دنیای اطراف، مرگ آگاهانه و خود خواسته را می طلبد تا انسان مداری را زنده کند.

مقاله حاضر بر آن است تا با بهره گیری از مکتب اگزیستانسیالیسمی سارتر بخصوص آنچه که در مقاله مشهور وی با عنوان

«اگزیستانسیالیسم انسان مداری است»^۴ ذکر شده است به یک پرسش بنیادین پاسخ دهد:

۱- تا چه اندازه ردپای اگزیستانسیالیسم سارتر در اثر مورد مطالعه («تاریکخانه») مشهود است و بویژه تا چه اندازه شخصیت اصلی

آن (غریبه «تاریکخانه») از فردگرایی، انسان مداری و تنهایی که سارتر به آن معتقد است بهره برده است؟

مقاله پیش رو با تکیه بر مکتب اگزیستانسیالیسم سارتر سعی در اثبات فرضیه در اثر مذکور هدایت را دارد.

۱- Existentialism -

2- Kierkegaard (1813-1855)

4- Existentialism is Humanism (1945)

بحث و بررسی

جریان فکری اگزیستانسیالیسم

چنین می توان ادعا کرد که اصول فلسفه اگزیستانسیالیسم به ویژه اگزیستانسیالیسم الحادی توسط ژان پل سارتر پایه ریزی شده است. اساس فلسفه سارتر بر جمله معروف وی استوار است: «وجود بر ذات تقدم دارد».^۵ اگزیستانسیالیسم از واژه «اگزیستانس»^۶ به معنای «وجود» گرفته شده است؛ سارتر بر این باور است که وجود انسان بر ماهیت یا همان ذات وی تقدم دارد. وی در کتاب «هستی و نیستی»^۷ خود موجودات را بر دو قسم می داند: «قائم به وجود»^۸ و «قائم به ذات»^۹ (سارتر، ۱۹۴۶).

سارتر معتقد است که بجز انسان ماهیت دیگر موجودات و نیز اشیاء بر وجودشان تقدم دارد. به عبارت دیگر دلیل بوجود آمدنشان همان ماهیتشان (کاربردشان) است. برای مثال یک کارد برای این ساخته می شود که ببرد یعنی بریدن، ماهیت یک کارد است که همانا دلیل بوجود آمدن آن است. وی این نوع بودن را قائم به ذات می خواند. یعنی شیء به خودی خود ارزشی ندارد و تنها دلیل بودنش و یا ایجادش، کاربرد (ماهیت) آن است. عکس این مسأله در خصوص انسان صدق می کند. وی انسان را قائم بر وجود می خواند. یعنی ابتدا انسان به وجود می آید سپس ماهیت و ذاتش - به وسیله خودش و انتخابانش - تعریف می شود. از آنجایی که سارتر به اگزیستانسیالیسم الحادی معتقد بود، عقیده داشت که هیچگونه قاعده و آیین از قبل مشخص شده ای وجود ندارد که به وسیله آن بتوان مسیر و ماهیت انسان را مشخص کرد. وی وجود انسان را همچون لوح سپیدی می دانست که انسان با اراده خود آنچه را که مقدم^{۱۰} می داند بر آن می نگارد.

سارتر بر این باور است که انسان محکوم به آزادی است (سارتر، ۱۹۴۶). سارتر «فقدان خدا»^{۱۱} را توضیحی برای آزادی می داند و با بسط گفتمان نیچه^{۱۲} چنین بیان می کند که به عنوان بشر «ما تنها مانده ایم، عاری از هر دلیل، منظور من این است که انسان محکوم به آزادی است» (سارتر، ۱۹۴۵: ۳۲). مزیت این محکومیت به آزادی، امکان انتخاب و تصمیم گیری در هر موقعیت است، چیزی که شخص را

5- Existence precedes Essence

6- Existance

7- Being and Nothingness

8- Being for itself

9 Being on itself

10- a priori

11- Death of God

12 - اشاره به گفتمان فردریش نیچه فیلسوف آلمانی: (God is Dead). نیچه با بیان این مطلب بنیان بسیاری از اندیشه های قرن بیستم را نهاد. وی بر این باور بود که پس از هبوط بر زمین خداوند بر اساس خشم خود از نافرمانی انسان، او را رها نموده، و انسان محکوم به زندگی در دنیایی سراسر رنج و بدون وجود خداست.

در بطن ارتباط و فعالیت با دیگران در ازدحام رخداد های «محتمل الوقوع» قرار می دهد که خود «وجود انسان را اشباع می کند» (سارتر، ۱۹۴۶)

وبستر^{۱۳} بر این باور است که فرد گرایی^{۱۴} تفکری است که در آن فرد قادر است برای تعیین منابع ارزش ها و معانی خود به کنه شخصیت خود نفوذ کند. در مکتب اگزیستانسیالیسم بر حقیقت فردی تأکید می شود یا به عبارتی افق فهم هر فرد، بدین دلیل افراد بیشتر می پرسند: من چه کسی هستم؟ تا اینکه: من چه چیزی هستم؟ (وبستر، ۲۰۰۳)

نقش انتخاب و تنهایی در اصالت وجودی انسان

مفهوم مورد نظر سارتر از فرد گرایی آنست که «انسان قبل از هر چیز وجود دارد، وی موجودی است که بسوی آینده گام بر می دارد و نسبت به آن آگاهی دارد. پس انسان همچون پروژه ای است که زندگی عینی دارد بر خلاف خزه، گل گلم و یا قارچ» (سارتر، ۱۹۴۶). وی در مقاله «اگزیستانسیالیسم انسان مداریت» بشر را جدای از همه چیز می داند (همان). بیگانگی انسان از طبیعت پیرنگ برجسته ی دوره های مختلف ادبی بوده و تنها منحصر به مکتب اصالت وجود نمی باشد. در جریان انتخاب، حس بیگانگی^{۱۵} بر انسان مستولی می شود. آدمی در میان اقوام و خویشان خود، در سرزمین مادری خود، در خانه خود بیگانه و تنهاست. اوست که باید راه خویش را پیدا کند. وجود او اگرچه وجودی است همچون دیگر انسان ها اما منحصر بفرد است. حس بیگانگی انسان ناشی از بی هدفی و تنهایی او نیز هست. بی هدف بودن او حس افسردگی^{۱۶} را در او القاء می کند. افسردگی در تفکر اگزیستانسیالیستی سارتر مفهوم ساده ای دارد. انسان اگزیستانسیالیست در دنیایی زندگی می کند که تلاش های او هیچ ثمری ندارد، سرگردان و بی هدف شب را به روز و روز را به شب می رساند. قانون از پیش تعیین شده ای برای او وجود ندارد. لذا حس افسردگی، در نتیجه بی هدفی در او تشدید می شود.

تمامی این موارد، انسان را وادار می کنند برای رهایی از این پوچی، بی هدفی و نگرانی تصمیمی بگیرد تا انسان مداری^{۱۷} را نجات بدهد. او نه تنها برای خود و مطابق با ارزش های فردی خود مسیری را می پیماید بلکه برای کل انسان ها انتخاب می کند آنچه را که اولی تر می داند. سارتر معتقد است که امکان خلق انسانیت وجود دارد. وی بر این باور است که اگزیستانسیالیسم نوعی انسان گرایی است. خلق انسانیت همانا از طریق انتخاب های درست و شایسته هر فرد است. آدمی به دلیل اینکه آزاد است، می تواند بدون هیچ قید و شرطی تصمیم گیری کند. از آنجاییکه هر تصمیم او بر زندگی دیگر هموعانش نیز تأثیر می گذارد، لذا او انتخاب بهتر و شایسته تری را به عمل می آورد و اینچنین به خلق انسان مداری کمک می کند.

با توجه به مطالب ذکر شده در خصوص مکتب اگزیستانسیالیسم بویژه آنچه که سارتر بدان معتقد است، به جستجوی رد پای این مکتب در اثر هدایت پرداخته و شخصیت اصلی این اثر را مورد مطالعه قرار می دهیم.

13 Webster (2003)

14- Subjectivity

15- Estrangement

16-Disparity

17 – Humanism

18- William Faulkner (1897-1962)

19- The Sound of the Fury (1929)

رد پای اگزستانسیالیسم سارتر در «تاریکخانه»

«تاریکخانه» داستانی از مجموعه داستان های صادق هدایت است که تحت عنوان سگ ولگرد در سال ۱۳۲۱ به چاپ رسیده است. صادق هدایت و داستان های او همواره مورد نقد و بررسی منتقدین قرار گرفته اند. از این میان می توان به آراء و عقاید صنعتی، شمیسا، کاتوزیان ، جمشیدی و... اشاره کرد. اما در خصوص این داستان کوتاه نقدهای پراکنده ای ارائه شده است که از این میان می توان به نقد تاریخی ساداتی و سقازاده اشاره کرد. این دو، داستان «تاریکخانه» را از منظر تاریخی مورد نقد قرار داده اند چراکه از نظر بسیاری داستان «تاریکخانه» اتوبیوگرافی خود هدایت است. در این مقاله به ویژگی های ذکر شده از شخصیت داستان اشاره شده که جزء ویژگی های بارز صادق هدایت در زندگی واقعی بوده است.

معصومه افراشی درنقدی با عنوان «تاریکی در آثار هدایت و سپهری» به داستان «تاریکخانه» می پردازد. وی به دفاع از تاریکی برخاسته و بر این باور است که تاریکی نه تنها جلوه منفی نداشته بلکه راهی است برای رسیدن به انسانیت: « اصلا یکی از اهداف انسان این بوده است که با این تاریکی روبه رو شود و به این تاریکی وارد شود تا بتواند به آن خویشتن واقعی خود برسد. اما عده ای که مدعی دوست داشتن این تاریکی بوده اند وارد این حیطه شدند ولی توسط این تاریکی بلعیده شدند و نتوانستند راه خود را ادامه بدهند» (افراشی، ۱۳۸۹).

«تاریکخانه» روایتگر مسافر مشکوکی است که از قضا سوار اتومبیلی می شود که راوی داستان نیز مسافر آن اتومبیل است. کل داستان از دیدگاه این راوی بیان می شود. اتومبیل که شبانه عازم خوانسار است بین راه در گاراژی اطراق می کند. مسافر که به نظر راوی، مشکوک می رسد از راوی می خواهد که شب را در منزل او سپری کند. خانه او دو اتاق دارد که اتاق شخصی او همان تاریکخانه است که راوی آن را بدین گونه توصیف می کند:

وارد محوطه ای شدیم که مانند اطاق بیضی شکل بود و ظاهراً بخارج هیچ گونه منفذ نداشت مگر به وسیله دری که به دالان باز می شد. بدون زاویه و بدون خطوط هندسی ساخته شده و تمام بدنه و سقف و کف آن از مخمل عنابی بود. از عطر سنگینی که در هوا پراکنده بود نفسم پس رفت (هدایت، ۱۳۲۱: ۱۱۸).

در جای دیگری از داستان راوی از آن اتاق با عنوان «کیسه لاستیکی» یاد می کند (هدایت، ۱۳۲۱: ۱۱۸).

سپس راوی از زبان آن مرد - یا همان غریبه - سخن می گوید و به شرح این مطلب می پردازد که چرا وی این کنج عزلت را برگزیده و از تمام مردم و دنیای اطراف قطع امید کرده و تنها در آن تاریکخانه بسر می برد.

صبح روز بعد که راوی از خواب بر می خیزد به اتاق مرد سری می زند و با کمال تعجب صحنه ای را می بیند که توان باور آن را ندارد:

آهسته دم دالان رفتم و با احتیاط در زدم. دالان تاریک و بی صدا بود، پاورچین پاورچین وارد اتاق مخصوص شدم، چراغ روی میز می سوخت، دیدم میزبانم با همان پیژامای پشت گلی، دست ها را جلو صورتش گرفته پاهایش را توی دلش جمع کرده. بشکل بچه در زهدان مادرش درآمده و روی تخت افتاده است. رفتم نزدیک شانه او را گرفتم و تکانش دادم، او بهمان حالت خشک شده بود. هراسان از اتاق بیرون آمدم..... (همان، ۱۲۵).

مرد غریبه «تاریکخانه» چون دکتر توفان برگ می نمایند، لیک چه بسا او از دکتر ماکوندو مرموزتر بوده و بیش از وی با دنیای اطراف و دیگران بیگانه است و پس از آنکه آخرین خرید خود را انجام داده، که آن نیز در راستای به کمال رساندن تنهایی خویش بوده، اکنون به داخل اتاق تنهایی بر می گردد. با دیدن تمامی بیگانگی موجود در دنیای پیرامون، وی در تلاش بوده تا اتاقی مخصوص تنهایی خویش فراهم سازد که کاملاً از دنیای بیرون جدا شده و هیچ راه نفوذی به داخل آن نباشد. وی این اتاق را چون زهدانی آماده پذیرایی جنین ساخته و زمانی که اتاق تکمیل شد، دیگر آماده جان سپردن در این زهدان می باشد. او جنین نورسیده نیست بلکه راه باز گشت را در پیش گرفته و به زهدان باز می گردد.

فردگرایی و بیگانگی در «تاریکخانه»

از روایت ساده ی داستان «تاریکخانه» چنین بر می آید که تصمیم شخصیت غریبه ی داستان مبنی بر انزوا طلبی و دوری از اجتماع، برآمده از آزادی اراده و فرد گرایی اوست. او به راوی داستان می گوید که از بین تمام شهرهایی که سفر کرده و به چشم دیده آن مکان را برای زندگی در انزوا برگزیده است:

همیشه با خودم می گفتم: روزی از جامعه فرار خواهم کرد و در یه دهکده یا جای دور منزوی خواهم شد. اما نمی خواستم انزوا رو وسیله شهرت و یا نوندونی خودم بکنم. من نمیخواستم خودمو محکوم افکار کسی بکنم یا مقلد کسی بشم. بالاخره تصمیم گرفتم که اتاقی مطابق میلم بسازم، محلی که توی خودم باشم، یه جایی که افکارم پراکنده نشه (هدایت، ۱۳۲۱: ۱۲۰).

از صحبت هایی که میان راوی و مرد «تاریکخانه» رد و بدل می شود می توان کاملاً به این نکته پی برد که درتصمیم گیری مرد «تاریکخانه» مبنی بر زیستن در آن تاریکی و نهایتاً مرگ انتخابی، هیچ کس جز خودش نقشی نداشته است. لذا وی آگاهانه و با آزادی اراده خویش مسیر زندگی اش را انتخاب کرده است.

بیگانگی و طرد شدن از جامعه در «تاریکخانه» را می توان در نتیجه ی تصمیم شخصیت داستان مبنی بر زیستن در انزوا دانست و نیز عدم تمایل وی به خوشی ها و دغدغه های سطح پایین جامعه ای که او در آن زندگی می کند:

حس می کردم که همیشه و درهرجا خارجی هستم هیچ رابطه ای با سایر مردم نداشتم. من نمی توانستم خودمو بفراخور زندگی سایرین در بیارم... اشخاص تازه بدورون رسیده متجدد فقط میتونن بقول خودشون توی این محیط عرض اندام بکنن، جامعه یی که مطابق سلیقه و حرص و شهوت خودشون درس کردن و... (هدایت، ۱۳۲۱: ۱۲۱).

فاصله فکری مرد «تاریکخانه» منتهی به فاصله فیزیکی او از جامعه و دیگران می شود. او جامعه را طرد می کند و طبیعتاً جامعه نیز چنین فردی را طرد خواهد کرد. او که نمی تواند خود را با هنجارهای جامعه وفق بدهد، دوری و انزوا از جامعه را برمی گزیند و در نتیجه به شخصیتی بیگانه بدل می شود.

افسردگی و ناامیدی در «تاریکخانه»

افسردگی و ناامیدی در «تاریکخانه» را می توان لایه لای تمامی سخنان مرد غریبه پیدا کرد. به طور کلی او از اجتماع بریده است و دلیل این قطع امید همانا عدم تمایل او به تمامی تلاش های بشری و بیهوده انگاشتن آن هاست:

من هیچ وقت در کیف های دیگران شریک نبوده ام، همیشه یه احساس سخت یا یه احساس بدبختی جلو منو گرفته.-
درد زندگی، اشکال زندگی. اما از همه این اشکالات مهمتر جوال رفتن با آدم هاست، شرح جامعه گندیده، شر خوراک و پوشاک و... (همان، ۱۱۹).

اساساً می توان چنین اشاره کرد که افسردگی و ناامیدی فضای غالب داستان است. غریبه ی «تاریکخانه» افسرده و نا امید است و همین ناامیدی است که او را به سوی فضایی جنین مانند سوق می دهد. اصولاً وی بر اثر این ناامیدی و با رفتاری که از خود نشان می دهد (چون گوشه گیری، ساختن اتاقی زهدان گونه به رنگ سرخ و بدون راه نفوذ، و نهایتاً پناه بردن به آن زهدان) در راستای بازگشت به اصالت وجودی خویش گام بر می دارد.

انسان مداری در «تاریکخانه»

در «تاریکخانه»، انسان مداری در انزوا و دوری از مردم نهفته است ، در تاریکی و تنهایی. مرد «تاریکخانه» در تاریکی می زید تا انسان مداری را بیدار کند: «.....تو تاریکخونه عکس روی شیشه ظاهر میشه، اون چیزهاییکه در انسون لطیف و مخفیس در اثر دوندگی زندگی و جار و جنجال و روشنایی خفه میشه و میمیره، فقط توی تاریکی و سکوت که به انسون جلوه می کنه....» (هدایت، ۱۳۲۱: ۱۲۱)

مرد «تاریکخانه»، تاریکی و شب را راهی برای رسیدن به انسان مداری می داند: «در تاریکی و شبه که....ترس های گمشده بیدار میشن- در تاریکی آدم میخوابه اما میشنوه، خود شخص بیداره و زندگی حقیقی آنوقت شروع میشه. آدم از احتیاجات پست زندگی بی نیازه و عوالم معنوی رو طی میکنه، چیزایی رو که هرگز به اونا پی نبرده بیاد میاره....» (همان، ۱۲۲).

بنابراین، جامعه و زیستن در میان مردمی که تمامی دغدغه های زندگیشان چیزی جز خوراک و پوشاک و نیازهای اولیه نیست، راه را برای یافتن انسان مداری و انسانیت سد کرده و غریبه را وادار می دارد تا به تاریکی پناه برده و در انزوا زندگی کند.

نتیجه گیری

از مباحث مطرح شده در خصوص ویژگی های مکتب ادبی اگزیستانسیالیسم یا آنچه که در زبان پارسی از آن با نام اصالت وجود یاد می شود، می توان به این امر پی برد که در اثر یاد «تاریکخانه» نوشته صادق هدایت، رد پای این مکتب کم و بیش به چشم می خورد که از مهمترین آنها می توان آزادی اراده، بیگانگی ، ناامیدی و در نهایت انسانیت را نام برد.

تاریکخانه ای که هدایت به روایت آن می پردازد در واقع همان زهدانی است که مرد غریبه پی دستیابی به آرامش، تنهایی، بیگانگی و نیز بازگشت به اصالت وجودی اش اقدام به ساخت آن زده و نهایتاً در آن به مرگ خودخواسته اش دست می یابد.

نکته قابل توجه در مورد شخصیت بیگانه تمایل آنها برای رسانیدن پیام به انسانیت محتوم است. شخصیت غریبه «تاریکخانه» برای رساندن این پیام از چنین می کند، او از راوی می خواهد که به خانه غریبه برود؛ و غریبه «تاریکخانه» نیز با تأثیر ویژه ای که بر راوی می گذارد، وی را وادار می دارد تا ناخواسته تصمیم بگیرد تا به تاریکخانه برود، و بدین سبب پیام رسان بیگانگی غریبه گردد.

در خاتمه ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که شخصیت مورد مطالعه در اثر هدایت، نه تنها شخصیت اگزیستانسیالیستی هست که از آزادی اراده، فردگرایی و تنهایی بهره برده است بلکه عملکردهای این شخصیت بویژه در انزواطلبی، انتخاب آزادانه و انسان مداری او را تبدیل به شخصیت اگزیستانسیالیستی کرده است.

منابع فارسی:

- افراشی، معصومه، ۱۳۸۹، «تاریکی در آثار هدایت و سپهری»، روزنامه مردم سالاری (۴ بهمن ۱۳۸۹)
- سقازاده، بهاره و ساداتی، سید شهاب الدین، ۱۳۸۹، «نقد تاریخی داستان تاریکخانه»، برگرفته از وب سایت:

<http://www.adambarfiha.com>

هدایت، صادق، ۱۳۲۱، سگ ولگرد، انتشارات جاویدان

English References:

- Grene, G. M. "Introduction to Existentialism". University of Chicago Press. Chicago, 1984.
- Heidegger, M. (1998) "Letter on Humanism," in M. Heidegger, Pathmarks, tr. W.McNeill, Cambridge: Cambridge University Press.
- Nietzsche, F. (2001) Beyond Good and Evil: Prelude to a Philosophy of the Future, ed. R.-P. Horstmann, tr. J. Norman, Cambridge: Cambridge University Press.
- Sartre, J.-P. Being and Nothingness: An Essay in Phenomenological Ontology, H. E. Barnes, rev. edn., London: Routledge.
- "Existentialism Is Humanism", tr. C. Macomber, New Haven: Yale University Press. (1945)
- University. 2003 Webster, S. R. An Existential Framework of Spirituality for Education. Griffith
- Wild, John. The Challenge of Existentialism. Bloomington: Indiana University Press, 1955